۴۱. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۰۸)

۴۱. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۰۸) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۰۸ بهمن ماه ۱۴۰۱ موضوع : بررسی روایت معمر بن خلاد در اجزاء روزه دوم الشک

- پیش‌گفتار(چکیده)
- تعبیر «الفرض وقع علی الیوم بعینه» و اجزاء صوم مندوب از فرض
- ضرورت بحث و گفتگوی ضابطه‌مند در درس حوزه
- اجزاء صوم فرض از صوم شهر رمضان در دوم الشک
- اجزاء کلی ندب از فرض در سایر موارد با نیت تقدیری
- «لا تفطر»، نقطه انطلاق شکل‌گیری استظهار در روایت معمر بن خلاد
- نفی استحباب خاص با تعبیر « فأمر و لیس علة و لاشبهة، فلا» در روایت ابن خلاد
- ذهنیت اندرست معمر از جواب امام ع
- رعایت اصول الطرق و ملاحظه انواع مکلفین در بیانات شارع و تطبیق آن با روایت معمر
- استظهار عرفی یا استظهار فقیه؟

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی روایت معمر بن خلاد در اجزاء روزه یوم الشک

موضوعات فرعی:
نفی احتیاط و استحباب خاص روزه یوم الشک در روایت معمر و تثبیت استحباب عام
ذهنیت نادرست معمر از پاسخ امام
احتمال اجزاء صوم فرض از صوم رمضان و اجزاء ندب از فرض با نیت تقدیری
اعتبار استظهار فقیه
رعایت اصوب الطرق و ملاحظه انواع مکلفین در بیانات شارع
ضرورت بحث ضابطه‌مند در دروس

تعبیر «الفرض وقع علی الیوم بعینه» و اجزاء صوم مندوب از فرض

در باب پنجم تا حدیث یازدهم رسیدیم. خلاصه‌ای از حدیث دوازدهم را عرض می‌کنم، چون جلوتر بحث کردیم. هم یک فهرستی است و هم یک جمع‌بندی.

شاگرد: این‌که فرمودید طبق احتمال اول، تعلیل تعبدی می‌شود؛ شاید بتوان گفت که تعلیل تعبدی لازم نمی‌آید. یعنی طبق احتمال اول که معنای الفرض این است که مأتیٌ‌به وقع علی الیوم بعینه. این تعلیل تعبدی نمی‌شود. اما اشکال دیگری بر آن وارد است که مجاز بالقرینه است. یعنی ما می‌خواهیم از کلمه الفرض، مأتیٌ‌به را قصد کنیم. و الا جنبه تعلیل در روایت، با احتمال دومی که فرمودید خیلی تفاوت ندارد. چون در اینجا می‌گویید که به جای الفرض، مأتیٌ‌به بگذاریم؛ مأتیٌ‌به وقع علی الیوم بعینه.

استاد: دراین‌صورت که اشکال را جواب نمی‌دهد. او می‌گفت «کیف یجزی التطوع عن الفرض». شما می‌گویید این چیزی که او آورد در همان روز معین واقع شد، خب یجزی؟! این‌که عرض کردم باید تعبد باشد، به این معنا است که شارع باید بگوید که من قبول می‌کنم.

شاگرد: طبق احتمال دوم چطور می‌فرمودید؟

استاد: آن همین بود. یعنی فرض، آنی است که خدای متعال در کلی فرموده «فرض الله صیام اول یوم من شهر رمضان». روز سه‌شنبه هم در علم خدا، اول یوم من شهر رمضان است. پس فرض آن بالفعل است و پس او همین روز را روزه گرفته است. این می‌شود تعلیل منطقی. اما آن چیزی که شما می‌فرمایید این است که آن چیزی که او آورده، وقع علی الیوم بعینه. درحالی‌که او تطوع را آورده است. به صرف وقوع علی الیوم، اجزاء را نتیجه نمی‌دهد. لذا عرض کردم که باید به آن، مثل فرمایش مرحوم شیخ را ضمیمه کنید. باز هم اگر ذیل آن روایت، فرمایشی دارید بفرمایید. «الفرض وقع علی الیوم بعینه» مطلب مهمی در استظهار است. آن چه که من عرض کردم این بود که کلمه «بعینه» را برای مقصود کل روایت تأکید کردم. جلوتر هم عرض کردم اگر نکته‌ای به ذهن شریفتان آمد ولو ده روز گذشته است، امثال بنده را محروم نکنید.

ضرورت بحث و گفتگوی ضابطه‌مند در دروس حوزه

خدا نیاورد آن روزی را که مباحثه‌های درس حوزه طوری شود که از گفتوگو، رفتوبرگشت خالی شود. من چلوترها هم مکرر عرض کردم. ولی «کلما جاوز الشیء حده انقلب ضده». قاعده معروفی است. یعنی هر چیزی از حد خودش در شود، عکس مقصود را نتیجه میدهد. اصل اینکه انسان در مباحثه کند و رفتوبرگشت باشد، خیلی خوب است. اما اگر از آن حد خودش بیرون برود، لوازمی بر آن مترتب میشود که خلاف مقصود است. لذا قبلاً هم عرض کرده بودم، هر چه که در ذهن شریفتان هست را بالفعل بگویید. فقط برای اینکه از حد تجاوز نکند حدش را رعایت کنیم. هر چیزی حدی دارد، گاهی بحث طوری است که اقتضاء میکند رفتوبرگشت زیاد میشود. اما نوعاً طبق همان قاعده‌های که عرض کردم، بهصورت متعارفش دو بار گفته شود؛ شما یک چیزی میفرمایید و چیزی به ذهن من میآید و میگویم. شما به آن اشکال میکنید و میگویید من قبول ندارم. این دو بار رفتوبرگشت خوب است. یعنی حرف زده شده و طرف هم ابراز کرده که من از جوابی که تو دادی قانع نشده‌ام و اشکال دارد. این بهعنوان یک رسم میماند که دوبار رفتوبرگشت شود. فکرش را بکنید برای فردا و دفعه‌های بعد. به گمانم باید حتماً صحبت کنیم و حتماً باید طوری باشد که ضوابط مراعات شود تا منجر به آسیب در ادامه رسم نشود. همچنین نسبت نظم مباحثه؛ من خودم در خواست کردم که وقتی وقت تمام میشود تذکر بدهید. این درخواست من است که بینظمی نباشد. خیلیها هم کار دارند و گاهی هم لوازم خیلی مهم پیش میآید. لذا وقتی لطف میکنید که وقت تمام شده بر سر این هم بحث خودتان منت گذاشته‌اید.

اجزاء صوم فرض از صوم شهر رمضان در سوم الشک

شاگرد: از روایت «الفرض وقع علی الیوم بعینه» می‌توان استفاده کرد که اگر در سوم الشک، روزه کفاره گرفته از رمضان حساب می‌شود؟

> 6:03

استاد: بله، مرحوم سید تصریح دارند. به نظرم در عروه بود که سوم الشک را نیت می‌کند، ای ندبا ای یک فرضی که به جای آن است. قضای ماه مبارک، روزه کفاره، روزه نذری... .

شاگرد: از همین روایت استفاده کرده‌اند؟

استاد: بله، خود مرحوم حکیم هم بحث کرده‌اند که آیا دلیل شامل آن می‌شود یا نمی‌شود؟ در مستمسک هست. ظاهراً هم مشکلی ندارد. در این پنجاه حاشیه عروه شاید برخی اشکال کرده‌اند ولی نوعاً که اگر در روز سیام شعبان، هر روزهای را نیت بکند، واجب یا مستحب، اگر بعداً معلوم شد که ماه مبارک بوده، یجزی عن شهر رمضان.

اجزاء کلی ندب از فرض در ساری موارد با نیت تقدیری

شاگرد۲: تا اینجا هم می‌توان توسعه داد که مثلاً من شصت فقیر را به نیت افطار ماه رمضان اطعام می‌کنم، بعد معلوم می‌شود کفاره بر عهده من بوده، این جای آن را می‌گیرد. یعنی من به نیت استحباب انجام داده بودم ولی در ارتکازم لابشرط نیستم. من که مستحب انجام داده‌ام، به طریق اولی آن را هم قصد دارم.

استاد: یعنی می‌خواهید برای اجزاء تطوع از فرض، مثال بزنید. زحمت کشیده‌اند صفحه ممتعی را در فدکیه گذاشته‌اند. راجع به عبارات علماء در مورد اجزاء تطوع از فرض. خیلی‌ها می‌گویند که قاعده خلاف این است و نمی‌شود.

شاگرد: اگر قاعده همین باشد که از روایت فهمیده شد؛ روایت که مختص روزه نیست. «ان الفرض وقع علی الصوم بعینه» نمی‌خواهد در خصوص ماه رمضان را بگوید.

شاگرد۲: یعنی مناط واحد است.

استاد: نه، مناط واحد نیست. عرض من این بود که تأکید روایت در «بعینه» که احترازا می‌خواهد بگوید تعیینا، برای همین بود که امام علیه‌السلام می‌خواهند بگویند چرا تطوع را می‌گویی. یعنی این حرف تو اصلاً جا ندارد. پس نمی‌خواهند قاعده کلی عدم اجزاء تطوع را بگویند. می‌گویند در مانحن فیه که دو تا نیست، بلکه تخلل تطوع است. تخلل تطوع غیر از اجزاء التطوع عن الفرض است. لذا با فرمایش شما دو تا می‌شود.

شاگرد: طبق میزانهایی که در این چند روز گفته شد، ممکن است که این حرف را بزنیم.

استاد: خب، آن حرف دیگری است. اینکه بحث کنیم در اجزاء التطوع عن الفرض، قاعده اولیه چیست. در کلمات بسیاری هست که مجزی نیست. چرا؟ از کجا؟ به چه دلیل؟ قاعده اولیه را اعتبارا پایه ریزی می‌کنیم؟ نیت تقدیری‌ای که من عرض کردم خیلی به کار می‌آید. در خیلی از کلمات نیست. و لذا هم فتوا به این صورت است. اولین فتوایی که یادم می‌آید که نیت تقدیری در آن برای ذهن من طلبه خیلی جالب بود، فتوایی بود که حاج آقا در مناسک در بخش پرسش و پاسخ داشتند. مناسکهایی جیبی‌ای بود که در آن اوائل چاپ شد. حاج آقا ابتدا مناسک شیخ انصاری را تعلیقه زده بودند، به‌صورت کتابچه متوسط چاپ شده بود. بعد که زمان مرجعیت شد، دفتر مناسک جیبی چاپ کرد. هر کدام از اینها امتیازات خوبی دارد. بعد از مناسک جیبی، مناسک متوسط و رقعی چاپ کردند. آن مناسکی که جیبی بود، من از آن یادم هست. نگاه کنید خیلی جالب است.

از حاج آقا سؤال کردند کسی به مسلخ منا رفته بود تا ذبح قربانی بکند. معمولاً هم شلوغ است. تشکیلاتی داشت و خیلی هم اذیت می‌شدند تا نوبت بگیرند و ... . وقتی به آن جا رفته بود دیده بود، عجب چه موقعیت خلوتی است! چندین گوسفند هم آماده است و او می‌تواند ذبح کند،

رفقای او هم در کاروان بودند و خبر ندادند که او به اینجا آمده و در این شرائطی است که گوسفند آماده است. خب حالا میتواند برای آنها هم ذبح کند؟ با اینکه من وکالت دادهاند و من خبر دارند. آیا میتواند به نیت آنها ذبح کند یا نه؟ خب نوعاً هم میگویند که نمیتواند. باید وکالت بدهد. حاج آقا در اینجا فرموده بودند اگر طوری است که آنهایی که در کاروان هستند مطلع شوند و بگویند بله، حتماً برای ما ذبح کن، همان نیت تقدیری کافی است. به نیت آنها ذبح کند. وکالتی دادهاند با قطع به نیت تقدیری. این از اولین مواردی بود که در خاطرم ماندهاست. خیلی نیت تقدیری آن برجسته بود. معمولاً در فضای بحث حاضر نمیشود تا این اندازه بگویند کسی که خبر ندارد و وکالت ندادهاند، از طرف او قربانی کنید، چرا؟ چون اگر اطلاع پیدا کنند که تو به شرائط خوب و خلوت رسیدهای، راضی میشوند. آن نیت تقدیری را دارد. ظاهراً هم برای آنها کشته بود و بعد استفاتاء کرده بود، حاج آقا هم گفته بودند که مجزی است.

> 11:46

در نیت تقدیری مهم این است: من گمانم این است که اگر در کلمات علماء بگردی شواهد عدیدهای را برای آن پیدا میکنید. یعنی شواهد مختلفی که برخی از آنها کاملاً تقویت میکند و برخی از آنها استیناس به آن است؛ به اینکه نیت تقدیری را در فقه داریم. فقط باید جمعآوری شود. شبیه نیت استمراری.

شاگرد: مثل غسل جنابت.

استاد: بله، با اینکه غسل جمعه انجام داده ولی یادش نبوده یا نمیدانسته که الآن غسل واجب دارد، همین نیت تقدیری آن جا را درست میکند. اگر او میدانست قطعاً نیت میکرد. اما الآن غافل است و حتی جاهل است. بعداً در پیراهن خودش میبیند که محتلم شده بود. جمعه غسل کرده، ولی میبیند پیراهنی که چهارشنبه پوشیده بود، آثار احتلام دارد. مجزی هست یا نیست؟

شاگرد: ایشان که میخواستند از اینجا قاعده در بیاورند، شاید این نکته به درد بخورد، چون موضوع صوم از صلات متفاوت است و برای مثال کسی که قضاء شهر رمضان بر عهده او است، اجازه ندارد که تطوع بکند. یعنی موضوع آن خاص است. درحالیکه در صلات این هست که وقتی نماز واجب به گردن شما هست، میتوانید نماز تطوع بخوانید. یا اگر زکات واجب به گردن شما هست، میتوانید زکات تطوع بدهید.

استاد: بله، یعنی در صوم، خصوصیات و حکمهای خاصی هست که در صلات و سائر موارد تطوع نیست.

شاگرد۲: نسبت به جوابی که حضرت با تعبیر «بعینه» فرمودند، شما فرمودید او خیال تطوع دارد و حضرت هم فرمودند فرض بر صوم واقع شد. فرمودید که تعبیر «بعینه» منشأ استظهار و نقطه شروع است، شما این را به فرض میزنید یا به صوم؟

استاد: به صوم.

شاگرد۲: در اینجا با قواعد زبانی سازگار نیست که به فرض بخورد، ولی آیا میتوانیم طبق استعمال لفظ در بیش از یک معنا، بگوییم که هم به فرض میخورد و هم به صوم؟

استاد: فی حد نفسه که طبق استعمال لفظ در بیش از یک معنا، در معانی مستقلهای که هیچ ربطی هم به هم ندارند، قرینه روشنی پیدا بکنیم یا اصل معنا را توجیه کنیم که معنای معقولی است، مشکلی نیست. اما صحبت سر این است که به نحوی هم باشد فعلاً در جواب

استظهار فقهی و در کلاس فقه بتوانیم به آن استدلال کنیم. اگر بتوانیم به آن استدلال کنیم، فضای دیگری است. باید توجیهش بفرمایید.

شاگرد: در روایت هشام فرمودند «یعنی من صامه علی انه من شهر رمضان بغیر رؤیة قضاه»، شما به اطلاق مفهومش تمسک کردید و فرمودید صوم به نیت شهر رمضان بغیر رویة، منتفی شود. بعد گوای این را مفهوم شرط گرفتید و به اطلاق آن تمسک کردید. یکی از مصادیق مفهوم شرط این است که کسی کلاً روزه نگرفته باشد. بر او هم عدم قضاء ثابت میشود؟ منطوق میگوید کسی که به نیت رمضان روزه بگیرد، باید قضا کند. مفهومش این است که این منتفی شود. یکی از مصادیق مفهومش این است که اصلاً روزه نگرفته است.

استاد: آن جایی که قرینه واضحه لبیه باشد بر اینکه مصداق نیست، خروجش بوضوح میشود.

شاگرد۲: شاید شرط مسوق برای تحقق موضوع را میفرمایند. من صامه علی انه من شهر رمضان، شرط مسوق لتحقق الموضوع است. من لم یصمه اصلاً مفهوم نیست. قبلاً ایشان تعبیر مفهوم لقب کردند و شما در کردید.

استاد: آنکه باز موید میشود و بهتر است.

شاگرد۲: شما اینها را تناقض صدر و ذیل میگرفتید.

استاد: تناقض نگرفتم. شما میفرمایید اصلاً مفهوم ندارد، خب موید عرض من میشوید. آنهایی که بخواهند بگیرند، عرض کردم تعارض میشود.

شاگرد۲: یعنی اصلاً جا ندارد، مانند ان رزقت ولدا فاختنه، میشود.

استاد: درست است. یعنی اگر ما گفتیم که مفهوم ندارد، منحصر در ذیلش میشود. که ذیلش هم با آنها موافق است.

شاگرد: نظر خودتان این است که این شرط محقق موضوع است؟ یعنی شما میگویید این مفهوم دارد یا ندارد؟

استاد: آن چیزی که عرض من بود، این بود که صغرایی از کبری را میگویند. نه بعنوان چیزی که مفهوم دارد. صغری نفی کبری نمیکند. صغری خودش یکی از مصادیقش است. اینکه میگویند اثبات شیء نفی ماعداه نمیکند، همین است. وقتی شما صغرای یک کبری را جلو میاندازید، معنایش این نیست که سائر مصادیق کبری را میخواهد به مفهوم خارج کند. اصلاً این نیست. مثلاً در «العالم حادث»، نمیخواهید بگویید «کل ما هو غیر العالم لیس بحادث». صغری که میگویید در ابرار صغری اصلاً نفی سائر مصادیق کبری نیست. و لذا بعنوان صغری مفهوم ندارد. حال به روایتش باز هم میرسیم.

«لا تفطر»، نقطه انطلاق شکلگیری استظهار در روایت معمر بن خلاد

روایت دوازدهم روایت معمر بن خلاد بود. مدتی از مضمون روایت بحث کردیم. مضمون خیلی خوب بود. در فضای فقه مضمون مغتنمی است. فقه الحدیث خیلی خوبی دارد. هر چه هم رفتوبرگشت شود، فضای قوت ذهن شما در استظهارات بالا میرود. من به این صورت گمان میکنم.

> **عن معمر بن خلاد عن أبي الحسن عليه السلام قال: كنت جالسا عنده آخر يوم من شعبان ولم يكن هو صائما فأتوه بمائدة، فقال: ادن وكان ذلك بعد العصر، فقلت له: جعلت فداك صمت اليوم، فقال لي: ولم؟ قلت: جاء عن أبي عبد الله عليه السلام في اليوم الذي يشك فيه أنه قال: يوم وفق له، قال: أليس تدرون أنما ذلك إذا كان لا يعلم أهو من شعباناه من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان كان يوما وفق له، فأما وليس علة ولا شبهة فلا، فقلت: أفطر الآن؟ فقال: لا. الحديث[1]**

«كنت جالسا عنده آخر يوم من شعبان ولم يكن هو صائما فأتوه بمائدة، فقال: ادن»؛ بیا همراه من غذا بخور. **«وكان ذلك بعد العصر، فقلت له: جعلت فداك صمت اليوم»**؛ امروز را روزه گرفتهام. **«فقال لي: ولم؟ قلت: جاء عن أبي عبد الله عليه السلام في اليوم الذي يشك فيه أنه قال: يوم وفق له»**؛ من هم میخواستم که موفق شوم، اگر بعداً معلوم شد ماه مبارک است.

«قال: أليس تدرون أنما ذلك إذا كان لا يعلم أهو من شعباناه من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان كان يوما وفق له، فأما وليس علة ولا شبهة فلا، فقلت: أفطر الآن؟ فقال: لا». مراتبی که در مباحثه ما بر این حدیث گذشت، یکی این بود که حضرت فرمودند «فلیس علة و لاشبهة». علت و شبهه، مرادف نبودند و عطف توضیحی نبود. قبلاً از این بحث کردیم. تا دوازده شبهه هم مطرح کردیم. اولین آنها متمحض در شبهه حکمیه بود که روایات عدد بود. یعنی اصلاً ماه شعبان میتواند سی باشد یا نه. شارع خودش فرموده بود، شعبان بیست و نه است و خالص. این شبهه روایت عدد، متمحض در شبهه حکمیه بود. یازده نوع دیگر بود که ریخت شروع شبهه، شبهه موضوعیه بود. اما بر آن شبهه موضوعیه، بسیاری از شباهات موضوعیه متفرع میشد که قرار بود از آنها حرف بزنیم و صحبت کنیم. ظاهراً من قبلاً دوازده مورد را عرض کرده بودم و دیگر تکرار نمیکنم.

20:13

آن چه که امروز می‌خواهم عرض کنم این است: در این روایت با استظهاری که می‌خواهیم مقصود اصلی امام علیه‌السلام معلوم باشد، زیر کدام کلمه خط بکشیم؟ آن اصل کاری چیست؟ چون اگر زیر برخی از کلمات، اشتباه خط بکشیم، از مقصودی که امام علیه‌السلام داشتند کاملاً پرت می‌افتیم. خب یکی از چیزهایی که الآن می‌توانیم در آن اشتباه کنیم، این است که بگوییم وقتی حضرت می‌فرمایند: «و اما لیس علة و لاشبهة، فلا»، یعنی «فلا وقف له»؛ دیگر موقف نیست. ولو بعداً هم معلوم شود که ماه مبارک بوده، دیگر فایده ندارد. چرا؟ چون علت نبود. چون شبهه نبود، باید قضا کند. روزه که گرفته! خب گرفته باشد. دیشب که خبری نبود و هوا صاف بود، لذا فایده ندارد. «فلا» یعنی «لا وقف له». به گمان من اگر به این صورت معنا شود از مقصود امام علیه‌السلام کاملاً فاصله گرفته شده است. یا این‌که بگوییم «فلا» یعنی «فلا استحباب». یعنی آن تشویق جدی بر این‌که بروید توفیق پیدا بکنید، دیگر آن تشویق نیست. یعنی فلا استحباب.

زیر کلمه‌ای که الآن می‌خواهیم خط بکشیم، نقش بسیار مهمی در استظهار از مقصود امام علیه‌السلام دارد، چیست؟

شاگرد: تعبیر «له» است.

استاد: یعنی چرا امروز را روزه گرفته‌ای، به چه بیانی؟

شاگرد: اگر این جور باشد توجیه تو قابل‌قبول است. و الا فلا.

استاد: خب در اینجا خلاصه «فلا» را به چه چیزی می‌زنید؟ به «وقف» می‌زنید؟ به «فلا استحباب» می‌زنید؟ به چه می‌زنید؟

شاگرد: به توجیه او می‌زنید؟

استاد: خب او که می‌خواست موقف شود.

شاگرد: او توجیهی داشت که روزه بگیرد و یک وجهی برای روزه گرفتن باشد. فرمودند اگر وجه تو به این صورت می‌بود، وجه قابل قبولی می‌بود.

استاد: خب وجه او چیست.

شاگرد: یعنی می‌خواهی به‌صورت علی حده احتیاط بکند. غیر از این است که بخواهد سیام شعبان را روزه بگیرد. می‌خواهد آن را احراز بکند.

استاد: خب «فلا» یعنی فلا احتیاط. این جور می‌گویید؟

شاگرد: یعنی جایی برای احتیاط تو ندارد. این توجیه قابل قبولی نیست.

استاد: یعنی لا استحباب؟

شاگرد: نه، ازاین‌جهت نه.

استاد: میخواهم از جایی شروع کنیم که این سؤال و جوابهای من و رفتوبرگشتهای من پیش نیاید. آن چیزی که الآن میخواهم عرض کنم، «ال» دوم است. حضرت فرمودند «اقام فلیس علیه و ال شبهه فلا، قلت افطر الآن؟ قال علیهالسلام ال». زیر این «ال» دوم خط میکشیم و جلو میرویم. برای اینکه مقصود امام علیهالسلام از «ال» اول و از مجموع فرمایششان، معلوم شود، این «ال» دوم بسیار مهم است. لذا نقطه انطلاق استظهار مستقر، در اینکه مراد امام علیهالسلام چیست، و این «ال استحباب» روشن شود، «ال» دوم است. به چه صورت؟ میگوییم «ال» دوم یعنی حضرت فرمودند که افطار نکن. خب از «ال» دوم بهوضوح استفاده میشود که روزه او صحیح بود. روزهای که باطل است را حضرت نمیفرمودند که افطار نکن. افطر الآن؟ ال. پس روزه صحیح است.

خب حالا روزه صحیح بود، در اینجا دو سؤال مطرح میشود؛ این روزه صحیح مستحب بود یا نبود؟ اگر بعداً معلوم شد که ماه مبارک بوده، مجزی هست یا نیست؟ من میخواهم عرض کنم که هر دوی اینها از این «ال» استفاده میشود. چون حضرت فرمودند که روزه او درست است. وقتی حضرت تأیید کردند که درست است، بعد معلوم شد که ماه مبارک بوده، روایت زهری میآید؛ ان الفرض انما وقع علی الیوم بعینه. یعنی آن استدلال امام علیهالسلام در روایت دیگر، در روایت معمر بن خلاد هم میآید. پس نمیتوانیم بگوییم وقتی امام فرمودند «فلا»، یعنی «لوافق له». و حال آنکه در آن روایت حضرت فرمودند «ان الفرض وقع علی الیوم بعینه»، خب چرا در اینجا نیاید؟ اینجا هم بعد معلوم میشود که ماه مبارک بوده، خب «وقع علی الیوم بعینه». با خود روایت زهری میفهمیم روزه او که صحیح است، مجزی هم هست، به استدلالی که در آن روایت بود. آن تعلیل این را تصحیح میکند. پشتوانه مهمترش، اجماع است. اجماع هم کم نیست. استدلال به یک روایت بهعنوان خبر واحد که نیست تا ابن ادریس به ما بگویند لایوجب علما و عملاً. چه اجماعی؟ این اجماع که وقتی کسی سهوا شعبان را روزه گرفت، ولو لاعلة و لاشبهة، بعد معلوم شد که شهر رمضان بوده، اجماع است که مجزی است. پس پشتوانه اجماع برای اجزاء از اینکه «ولو لاعلة و لاشبهة» هست. کسی که روزهای گرفته که مجزی است، چیز کمی نیست. برای چه؟ برای پی جویی و ادامه دادن «ال» دوم. این «ال» اول در حدیث چه کار کرد؟ خود امام علیهالسلام فرمودند که روزه تو صحیح است. خب اجماع میگوید اگر روزه صحیح هم گرفتی، مجزی هم هست. همچنین اجماع امامیه این بود که روز سیام شعبان مستحب است. تنها مرحوم مفید بودند که قید زده بودند. همان هم در مقنعه نبود. ظاهر مقنعه این بود که مستحب است. در الغریه ای الغریه، شیخ مفید بود که محقق نقل کرده بودند. خود کتاب در دستها نبود. خب با آن مقدمات باز پشتوانه اجماع هست بر اینکه استحباب هم دارد، ولو لا علة و لاشبهة.

> 27:54

پس از «ال» دوم شروع کردیم و صحت صوم را خود روایت گفت، پشتوانه صحت روایت، اجزاء آن است و استحباب آن. «ال» یعنی روزه تو صحیح است و مستحب هم هست و مجزی هم هست، اگر بعداً معلوم شد.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۵

نفی استحباب خاص با تعبیر « فأما و لیس علة و لاشبهة، فلا» در روایت ابن خالد

شاگرد: در «لا» اول چه احتمالاتی هست؟

استاد: یک احتمال این بود که «لا وفق له»، یعنی مجزی نیست. «لا» یعنی «لا یستحب». از «لا» دوم که صحت روزه را فهمیدیم، با سائر روایات و شواهد جلو میرویم. وقتی به اینجا رسیدیم که از «لا» دوم استحباب و اجزاء را بهطور واضح استفاده کردیم، میماند که «لا» اول به چه معنا است. اما «فلا علة و لاشبهة، فلا»، این «لا» به چه معنا است؟ مگر شما نمیدانید که مستحب است؟ او که مستحب بجا آورده است. مگر نمیگویید که مجزی است؟ خب روزه مجزی را به جا میآورد. چرا امام علیهالسلام این «لا» را فرمودند؟ آن چه که الآن میخواهم عرض کنم، این است:

شاگرد: پس هر دو احتمال در «لا» اول رد شد؟ نه نفی توفیق است و نه نفی استحباب؟

استاد: بله. با این قرائنی که از «لا» دوم شروع کردیم، «لا» اول به چه معنا است؟ ببینید ما یک احتیاطی داریم که شارع مقدس به آن ترغیب کرده، به همه متشرعه گفته که تا ممکن است، احتیاط کنید. احتیاط تحت عمومات. کلی احتیاط برای مؤمن در شرع خوب است. به این میگوییم احتیاط مندرج تحت عمومات احتیاط. این را داریم. این «لا» که در اینجا محل انتظار است و تشویق امام علیهالسلام بوده و امام علیهالسلام در این روایت میگویند، این است: میگویند شارع گاهی در موارد خاصهای و برای جهات خاصه، ترغیب خاصی به احتیاط میکند. یعنی خود شارع میگوید که در اینجا جای احتیاط است. خود شارع کلمه «اینجا» را میگوید. یک وقتی است که کلی میگوید احتیاط خوب است اما یک وقتی میگوید که احتیاط در اینجا خوب است.

مثلاً در اموال و نفوس میگوید:ای متشرعه در نفس احتیاط کنید. ببینید دارد خودش اسم میبرد. این یعنی احتیاط خصوصی بهخاطر مورد نفس. مال از حق الناس است، احتیاط کنید. یعنی دارد خود مورد خاص را دلیل خاص برای احتیاط خاص میگیرد؛ یعنی ترغیب به احتیاط خاص میکند در یک حوزه معین. این نکته بسیار مهم است؛ ترغیبات خاصه شارع. با این مقدمهای که از «لا» دوم شروع کردیم استظهار حدیث از «لا» اول خیلی روشن میشود. یعنی گمانت نرسد جد ما که به احتیاط ترغیب کردند، ترغیب خاص کردند حتی در روزی که لاشبهة و لاعلة. این دیگر خیلی روشن است. رفتی و استهلال کردی، نه ابر بود و نه چیزی. شبهه هم نبود، حضرت میفرمایند در اینجا ترغیب احتیاط خاص نیست. مقابلش جایی است که ای علت است و ای شبهه است که شارع زائد بر

عموماتِ احتیاط، تأکید کرده است. چه کار کرده؟ گفته «احب الی». «احب الی» را در مورد فرموده است، نه تحت احتیاطات مطلق. «صوموا سرّالله»؛ در اینجا دارد به نحو ترغیب خاص، برای یوم الشک ترغیب می‌کند. اینها را مرغبات خاصه می‌گوییم.

این روایت معمر بن خلاد به‌طور واضح دارد یک تفصیل زیبایی را می‌گوید. می‌گوید اگر شما مرغبات خاصه‌ای را در یوم الشک شنیدید، برای آن جایی است که علت و شبهه هست. و الا اگر علت و شبهه نبود، نیست. بله، عموماتِ احتیاط و عموماتِ استحباب سر جای خودش است. ترغیب خاص نیست، به‌عنوان یوم الشک.

شاگرد: پس استحبابی هم که از ناحیه «ال» دوم فرمودید... .

استاد: استحبابی می‌شود تحت عموماتِ استحباب احتیاط و شک شأنی. نه شک خاصه‌ای که شارع به آن ترغیب خاصه بکند. یعنی هر کجا شک هست، احتیاط خوب است.

شاگرد۲: چرا «ال» دوم را عموماتِ شعبان نمی‌گیرید؟ یعنی استحباب به‌عنوان عموماتِ شعبان باشد.

استاد: به‌خاطر این‌که ما هم در کلمات فقها داشتیم و هم روایات مطلقه‌ای داشتیم که «یوم الثلاثین من شعبان یستحب صومه»، ندا‌شت یوم الثلاثینی که شب قبلش هوا صاف بود.

شاگرد: استحبابش را از باب عموماتِ شعبان می‌گیریم.

استاد: نه، من می‌خواهم احتیاط آن را بگویم. ببینید عموماتِ استحباب صوم شعبان اصلا صبغه احتیاط ندارد. بیستم ماه شعبان، یستحب صومه، احتیاط هم هست یا نیست؟ احتیاط نیست. اما ثلاثون شعبان دو حیث دارد. هم صوم یوم شعبان است که عموماتِ استحباب ایام شعبان شامل آن است و هم شأنیت این را دارد که اول ماه مبارک باشد. پس معنون به‌عنوان احتیاط است.

شاگرد: یعنی شما می‌فرمایید سه عنوان دارد، یک عنوان شعبان، یک عنوان عموماتِ احتیاط و یک عنوان احتیاط خاص.

استاد: بله.

شاگرد: برای این‌که عموماتِ احتیاط باشد، شاهد روائی هم داریم؟ یا تنها می‌خواهید به فتوا استنادان کنید؟

استاد: بله، عرض کردم «لان اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من شهر رمضان». مضمون این روایت این است که شعبان طوری است که یک روز، هم می‌تواند شعبان باشد و هم می‌تواند افطار ماه مبارک باشد، اگر روزه نگیرند. لذا این سه جهت مهم شد، امام علیه‌السلام در روایت معمر بن خلاد یک تفکیک بسیار ظریفی را تذکر می‌دهند و می‌گویند من نمی‌خواهم بگویم که مستحب نیست، بلکه افطار نکن. هم استحبابش هست و هم اجزائش هست. اما بدانید در شرع مقدس ترغیب خاص برای یوم الشک جایی است که شک بالفعل باشد. وقتی شک بالفعل است، شارع آستین بالا زده و گفته، احتیاط کنید و روزه بگیرید. و الا وقتی هوا صاف است، شارع آستین خاص بالا نزده که بگوید برو روزه بگیر. این مفاد فقه الحدیثی است که عرض کردم از روایت معمر استفاده می‌کنید. نکته انطلاق آن «ال» دوم است. یعنی وقتی زیر «ال» دوم خط کشیدیم و این توضیحی که عرض کردم جلو رفتیم، مطمئن می‌شویم که «ال» اول نمی‌خواهد نفی استحباب بکند. نمی‌خواهد نفی اجزاء بکند. می‌خواهد نفی احتیاط مرغّبه خصوصی را

بکند. نفی احتیاط خاص بکند. نفی استحباب خصوصی بکند که پشتوانه آن احتیاط خاص است. این حاصل عرض من در روایت معمر است.

ذهنیت نادرست معمر از جواب امام ع

شاگرد: ادامه روایت کار را مشکل نمی‌کند؟ «قُلْتُ وَ كَذَلِكَ فِي النَّوَافِلِ لَيْسَ لِي أَنْ أُفْطِرَ بَعْدَ الظُّهْرِ قَالَ نَعَمْ[1]». افطار روزه قضاء واجب در بعد از ظهر کفاره دارد، روزه مستحبی هم کراهت دارد، این کار را دچار اشکال نمی‌کند؟

> 37:01

استاد: من قبلاً به اندازه‌ای که در وسعم بوده، پیرامون ذیل این روایت فکر کرده‌ام. حالا که شما تذکر دادید عرض می‌کنم؛ وقتی حضرت فرمودند لا، من که این حدیث را می‌خواندم، از «لا»ی حضرت وجهی به ذهنم آمد، الآن هم می‌توانم تقریری کنم که مقصود حضرت ابتدائاً آن بوده، اما در ذهن معمر بن خلاد چیز دیگری آمده بود. لذا سؤال کرد، امام هم دیدند چیز دیگری به ذهن او آمده و به او جوابی دادند. یعنی به‌عنوان مماشات با چیزی که به ذهن او آمده بود. به حضرت عرض کرد که «افطر الآن»؟

شاگرد: مماشات گرفتند.

استاد: بله، با این توضیح «لا» دوم چیست؟ با معنایی که من گرفتم قطعی است و به آن صدمه نمی‌زند. حضرت فرمودند «لا». یعنی افطار نکن. افطار نکردن آن مساوی با صحت هست یا نه؟ اگر شما می‌بینید در یک جا با ذیل می‌توانید به صحت صدمه بزنید، مقصود من خراب می‌شود. آن چه که شروع کار من بود، این بود که گفتم «لا» دوم می‌گوید روزه تو صحیح است. اگر زید به صحت صوم صدمه بزند، خوب است. می‌گوید ذیلش می‌گوید که صحیح نیست. و حال آنکه ذیلش که به این صورت نیست. ذیلش دارد وجهی را ذکر می‌کند. ولی ذیلش هم باز صحت صوم را می‌رساند. شروع عرض من هم از چه چیزی بود؟ از صحت صوم بود. وقتی گفتم روزه صحیح شد... ؛ اگر روایت می‌گفت که روزه باطل است، بین روایت با روایت وقع الیوم بعینه معارضه می‌شد. حتی خلاف اجماع می‌شد، اگر می‌گفتند که این روز باطل است. منظور من این بود که وقتی این روایت مهر صحت زد، فضا برای اجماع و همه‌ی چیزها باز است. این روایت که با آنها معارض نیست. و لذا گفتیم به چه شدت احتیاط می‌خورد.

صحبت سر این است که ذیل روایت، چه کار کرده است. به امام عرض کرد «افطر الآن»؟ حضرت فرمودند نه، افطار نکن. چرا حضرت فرمودند نه؟ در ذهن خود ابن خلاد این بود «و کان وقت العصر». روایاتی را در افطار بعد العصر شنیده بود. تا حضرت فرمودند «لا»، او رفت جهت «لا» دوم را به‌خاطر بعد العصر بودن گرفت. لذا گفت در سائر روزه‌های مستحب هم بعد از ظهر افطار نکنم؟ حضرت فرمودند «لا». و حال اینکه می‌دانید الآن فتوا این نیست. یعنی در صوم تطوع و روزه مستحب، تنها در قضاء ماه مبارک است که بعد از زوال نمی‌توانند افطار کند. در روزه‌های مستحب جایز است. خب خود اینکه حضرت فرمودند در بعد از ظهر در روزه‌های مستحب هم نمی‌توانی افطار

کنی، خلاف حکم معروفش است. یعنی باز باید این را بر افضلیت حمل کنیم. بگوییم افضل این است که می‌گوییم «لا»، و حال آن‌که او این‌چنین فهمید. حضرت هم گفتند «لا». اما مقصود حضرت از «لا»ی دوم چه بود؟ عرض کرد «افطر الآن»؟ حضرت فرمودند «لا». وجه فقهی این «لا» حضرت چه بود، غیر از آن چه که او فهمید؟ ای حضرت فهم او را تأیید کردند ای مماشات کردند. من از اولی که این روایت را می‌خواندم هر دو احتمال در ذهنم می‌آمد. اگر تأیید باشد، «لا» دوم مقصود حضرت می‌شود. یعنی چرا حضرت گفتند که الآن افطار نکن؟ یعنی اگر قبل از ظهر بود به او می‌گفتند که بیا بخور، چون العلة و الاشبهة بیا بخور. کما این‌که در روایت دیگر از امام باقر علیه‌السلام بود که حضرت فرمودند بیا بخور. لذا معمر فهمید چون بعد از ظهر است حضرت فرمودند که افطار نکن. این یک وجه است که تأیید فهم او از رمز «لا» دوم است.

یک وجه دیگر این است که «لا» دوم برای چه بود؟ اصلاً برای مسأله بعد از زوال نبود. حضرت فرمودند تو که روزه را گرفتی، استحباب مطلق که دارد، مظنه اجزاء هم دارد، یعنی روزه‌ای است که تا الان هم آن را آورده‌ای، اگر هم بعداً معلوم شد که ماه مبارک بوده، خب تو روزه‌ات را گرفته‌ای. یعنی «لا» حضرت برای ارشاد به این بود که الان که روزه را گرفته‌ای، من تو را از مسیر چیزی که ممکن است غیر از استحباب عمومی، در معرض نفع بعدی باشد، [بازنمی‌دارم]. به‌غیر از استحباب عمومی، در معرضیت نفع بعدی هم هست. «لا»؛ افطار نکن. این را از کجا دفع می‌کنید؟ تنها دافعی که دارد فهم معمر است و آن چه حضرت بعداً به آن جواب داده‌اند. اگر در این موارد مماشات را از ناحیه مجیب بگیریم؛ کما این‌که در روایات دیگر شواهدی هست؛ خیلی از جاها هست که امام علیه‌السلام یک چیزی را فرموده‌اند، راوی یک جوری سؤال می‌کند و در یک مسیری می‌برد، امام علیه‌السلام برنمی‌گردند و دقائقی که ذهن او نمی‌تواند به‌خوبی باز کند را کاری ندارند. حکم را می‌گویند و می‌روند؛ به این عنوان که فعلاً به چیزی که در ذهن او مطرح است، جواب بدهند. ولی در «لا» دوم این احتمال هم هست که اصلاً مقصود امام این نبوده که چون بعد از ظهر است، به تو می‌گویم. و الا مسأله شرعی آن این است که بعد از ظهر هم می‌توانی افطار کنی، خب حالا همراه من بیا بخور. کما این‌که در روایت امام باقر علیه‌السلام همانطور که یکی از آقایان فرمودند از کلمه «غداء» فهمیده می‌شد که طرف صبح بود. ولی در زوال و بعد از زوال، روایت صریح نبود.

---

[1] تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج۴، ص: ۱۶۶

رعایت اصوب الطرق و ملاحظه انواع مکلفین در بیانات شارع و تطبیق آن با روایت معمر

شاگرد: ما «لا» اول را طوری معنا کردیم که با «لا» دوم سامان پیدا بکند، ولی با ذهن ساذج عرفی چند نفر هستند که از «لا» اول این معانیی که شما میگوییدی را برداشت کنند. یعنی اینکه استحباب چند جور است؛ استحباب خاصی که برای این روز باشد را نفی میکنند. خود ابن خلاد هم که نفهمیده بود.

استاد: من روزهای اولیه مراتب ظهور را عرض کردم. این فرمایش شما چون مربوط به همین روایت است، مطلب خوبی است. سؤال من این است: شما استظهار را از چیزی شروع میکنید که اگر سائل سؤال نکرده بود، نبود؟! اینکه استظهار نشد. فرمایش شما را تقریر میکنم. حالا اگر اصلا نپرسیده بود «افطر الآن». حضرت هم فرموده بودند «أ لیس تدرون؟ فاما فلا علة و شبهة، فلا». او هم چیزی نمیگفت. خب چه چیزی را میفهمیدیم؟ فرمایش شما است. عرض کردم اقدم مفاهیمی که از نفس جمله به ذهن میآید، هر جملهای یک ظهور تصوری دارد، قطع نظر از قرائن لبیه و خارجیه و مطالبی که میدانند، شما باشید و این جمله، فقط از نظر ادبی محض و کاری به محتوا نداشته باشید، این «لا» به چه چیزی میخورد؟ به «لا وقف». خیلی روشن. من این را منکر نیستم. قبلا هم عرض کردم.

> 45:29

شاگرد: محذورش چه بود که به آن نمیخورد؟

استاد: خلاف اجماع بود. خلاف صحت بعدش هم هست. یعنی اگر آن نبود، ظاهرش به این صورت فهمیده میشد. خب اگر ادامه آن نبود، «لاوقف» یعنی باید قضا کنید. خب چرا حضرت به این صورت فرمودند؟ او هم که روزه گرفته، لا وقف یعنی وقتی فهمید که ماه مبارک بوده، قضا کن. خب چرا امام به این صورت فرمودند؟ خب وقتی قضا میکند، چه میشود؟ روایات دیگری داریم که میفرمایند همین که با جزم روزه نگرفتی قضاء آن استحباب دارد. یعنی اگر هم این سؤال معمر هم نبود، خلاف شرع نشده بود. یعنی حضرت با کلمه «فلا» اول، او را رهنمون کرده بودند به چیزی که اولا استحباب خاص ندارد و اگر هم بعداً فهمیدی اتفاقا ماه مبارک درآمد، خب قضاء آن را بگیر. کما اینکه در روایت «اصل درست» بود، با اینکه روزه گرفته بود، حضرت فرمودند اعاده کند؛ «ان

الفریضة لاتودی علی الشک». یعنی اگر معمر هم سؤال نکرده بود، این روایت می‌گفت که خوب است که اعاده بکنی و مشکلی ندارد. شما می‌گویید خب چرا به این صورت بیان کردند؟

قبلاً عرض کردم که یکی دو تا نیست. شما باید انواع بیانات روایات را ببینید، درا‌ین‌صورت می‌بینید یکی از مهمترین روشهای شارع در بیان احکام خودش همین است. تفاوت کلاس فقه که فقها یک حدیث را از صبغه فقهی آن بررسی می‌کنند با تلقی عموم مردم از منابع اصلی فقه، همین است که شارع در منابع اصلی فقه کل مسلمین را اداره کرده است. شریعت را در بستر اجتماع جا انداخته است و بهترین بیانات را در مقصود خودش داشته. قبلاً عرض کرده بودم که جیب هر مکلفی را هر اندازه‌ای هست، پر کرده است. این چیز کمی نیست.

خب یک کسی هست که طلبه است و جیبش فرق می‌کند! استاد ما احتیاط می‌کردند، کاری هم داشتند که مجبور بودند در جیبشان چیزی بگذارند. وقتی برای نماز می‌آمدند، در وقتی بود که مدیریت مغازه را داشتند، چیزهایی در جیبشان گذاشته بودند که نیاز داشتند. از آن طرف هم بیرون می‌آوردند و رسمشان بود. ولی اگر چیز مختصری بود در جیبشان می‌گذاشتند. گاهی جیبشان به این صورت بالا می‌آمد. یعنی در جیب مبارکشان این همه چیز جا داشت. شاید هم سفارش می‌کردند. می‌فرمودند شهوت لباسم ریخته است. خدا رحمتشان کند. شهوت لباس یعنی چه؟ یعنی قبایشان را به صبیه خود می‌دادند تا بدوزد. خیاط نداده بود. خیاط خانگی بود. حاج آقا هم آن را می‌پوشیدند و در بدن این نبودند که شانه آن به چه صورت باشد و بین لبه‌های قبا چطور جمع شود و ... . اصلاً در بدن اینها نبودند. خدا رحمت کند!

خب یک کسی است که جیبش بزرگ است، کسی است که جیبش کوچک است. شارع چه کار کرده؟ با منابع اولیه فقه به تناسب خودش جیب همه را پر کرده است. این کار کمی است؟! از آن طرف هم چیزهایی را برای کلاس فقه گذاشته است. گفته در کلاس فقه بفهمید. اینجا حضرت فرمودند «فلا». لا علة و لاشبهة فلا. شریعت این قدر سهله سمحه است. رفتید و دیدید ماه نیست، خلاص. شارع در اینجا خصوص احتیاط را ترغیب نکرده است. رفتید و دیدید که هوا صاف بود و ماه را ندیدید، چرا من شارع بگویم نه، به‌خصوص دوباره فردا را روزه بگیر؟! شارع ترغیب خصوصی نکرده است. اما اگر می‌خواهی احتیاط عمومی بکنی، بکن. وقتی امام با «فلا» اول به این مقصود می‌رسند، جیب عده‌ای را به تناسب رفتار خودشان به افضل نحو پر می‌کنند. اما وقتی بعداً پرسید «افطر الآن؟»،حضرت در اینجا می‌گویند افطار نکن. با «لا» صریحاً بدون اینکه ذره‌ای احتمال خلاف باشد، کلاس فقه را سراغ این می‌برند که روزه صحیح است. با اینکه «لا علة و لاشبهة، فلا»، اما روزه تو صحیح است. تا صحیح شد ثواب فقه می‌آید. استحباب می‌آید، اجزاء می‌آید و همه چیزها هم درست می‌شود. این حاصل عرض من برای روایت معمر بن خلاد است که از «لا» دوم شروع کردیم برای استظهار مستقر؛ در کلاسی که ما بدنبال احکام متعدد فقهی هستیم، با صبغه تعددش و فضیلتش و عزیمتش.

شاگرد: برای این عنوان دوم روایت، احب الیّ را فرمودید. طبق نقل شافعی مورد آن شبهه است.

استاد: نه، طبق نقل کاهلی. در نقل شیعه که این همه آمده، اصلاً مطلب شافعی نیست.

شاگرد: اما در عداد روایات سوم وقت له می‌آید.

> 52:02

استاد: روایتی که عرض کردم جامع بین این دو تا است، روایت دهم در باب ششم است. حضرت فرمودند:

> **سمعت الرضا عليه السلام يقول: الصوم للرؤية والفطر للرؤية، وليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية وأفطر قبل الرؤية للرؤية قال: قلت له: اي بن رسول الله فما ترى في صوم يوم الشك؟ فقال حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان[1]**

در این روایت که هر دوی آنها جمع بود، دلالت خیلی واضحی دارد. اسمی هم از «لاعلة و لاشبهة» هم نبردند. باز هم هست.

شاگرد: تعداد روایت «وقق له» زیاد است، اینها را ترغیب به احتیاط خاص می‌گیری‌د؟

استاد: بله، ترغیب به احتیاط خاصی است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند شک هم باشد. لذا گفتم در همان روایت کاهلی دوم الشک را شک بالفعل گرفتیم. وقتی بحث شهید ثانی و میرزای قمی بود، عرض کردم میرزای قمی گفتند که اصل شانیت کافی است، شهید ثانی فرمودند که باید بالفعل شک باشد، همان جا عرض کردم که شهید اینها را دیده‌اند. در روایت کاهلی این بود؟

> **عن الكاهلي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن اليوم الذي يشك فيه من شعبان، قال: لان أصوم يوما من شعبان أحب إلي من أن أفطر يوما من شهر رمضان[2]**

شهید فرمودند این «یشک»، یعنی بالفعل شک دارد. پس در آن روایت حضرت در دنباله‌اش ترغیب خاص می‌کنند برای شک بالفعل.

شاگرد۲: در بیان آخرتان فرمودید که اگر «ال» دوم نبود، معنای «ال» اول این است که نمی‌خواهد احتیاط خاصه را بکنید ولی احتیاط عمومی سر جایش است.

استاد: من این را با «ال» دوم عرض کردم. بدون «ال» دوم عرض نکردم.

شاگرد: اگر «ال» دوم نباشد... .

استاد: اگر نباشد که می‌گویی موقق هم نشدی.

شاگرد: خب دیگر احتیاط خاص نیست. اینکه فرمودید هر جا خواستید احتیاط عمومی کنید، آن هست؟ عرض من این است که او با «ال» حضرت، حتی نفی احتیاط عمومی را هم می‌فهمد.

استاد: من با این موافق هستم. یعنی عرف عام به این صورت می‌فهمند. مشکلی هم ندارم. چرا؟ با آن توضیحاتی که قبلاً عرض کردم، شارع می‌خواهد بخاطر مراعات می‌قاتیت، بخاطر مراعات نظم، بخاطر مراعات سهولت، بخاطر استیعاب شریعت، در زمان ال علة و لاشبهة می‌خواهد که شریعت برای همه آسان باشد. فلذا حضرت می‌فرمایند ال.

شاگرد: لذا احتیاط عمومی هم در اینجا معلوم نیست که باشد.

استاد: بله، به‌خاطر گام اول مانعی ندارد که از این حدیث استفاده شود.

شاگرد۲: ممکن است که به این صورت بگوییم چون حضرت او را دعوت کردند، مستحب است که روزه‌اش را بشکند. اگر با این پیش‌فرض جلو برویم از معمر انتظار می‌رود که روزه‌اش را باز کند، اما او باز نمی‌کند. بعد به روایت امام صادق استدلال می‌آورد. لذا در این فضا امام جواب می‌دهند که این حرف برای آن جا است، نه اینجا.

استاد: یعنی آن حرف برای احتیاط است، نه برای باز کردن روزه تو؟

شاگرد۲: وقتی حضرت دعوت می‌کنند، حتی اگر شب‌ه و علت باشد هم می‌توانند آن را افطار کند. اما او استدلال هم می‌آورد که اگر کسی روزه بگیرد و ماه رمضان بود، موفق شده است. ولی اینجا حضرت در جواب می‌فرمایند استدلالی که برای من می‌آوری، برای اینجا نیست. یعنی شاید فضای آن از فضای فقهی در بیاید. شاید مانند تخطئه کار او باشد. یعنی وقتی می‌گوییم بیا غذا را بخور، بیا.

استاد: نکته خوبی است. یعنی بگوییم اصلاً جایش نبود که تو این را مطرح کنی، آن چه که اقتضاء اوفقیت به فقه و شرع بود، این بود که وقتی می‌گوییم بیا بخور، بیایی و کاری نداشته باشی، نه اینکه بروی روایت بخوانی. ولی چیزی که هست، این است که حضرت به این سمت رفتند که با «فا» اول روایت را معنا کنند. خب این را چه کار کنیم؟

شاگرد: نمی‌خواستند معنا کنند، می‌خواستند بگویند برای اینجا نیست.

استاد: مانعی ندارد. از چیزهایی است که در ادامه که معمر می‌گوید «و کذلک»، معلوم می‌شود مطلب را نگرفته بود. این در ذهن من بود. یعنی معمر به بعد العصر می‌زند. اصلاً فضای جلسه فضایی بود که در ذهن مبارک حضرت، یک چیز بود که گفتند بیا بخور و ...، اما در ذهن او چیزهای دیگری بود. لذا حضرت با ذهن او در نمی‌افتادند و بگویند بد فهمیدی. مماشات می‌کردند. اما آدم از مجموع قضیه می‌فهمد که فضایی که حضرت القاء فرمودند فضای لطیفی بود. غیر از آنی است که معمر در ذهنش بود.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۸

[2] همان ۱۲

استظهار عرفی ای استظهار فقیه؟

57:43

شاگرد۲: طبق روایت «رب حامل فقه الی من هو افقه» ای روایت «رب حامل فقه غیر فقیه»، می‌توانیم بگوییم در استظهارات، عرف میزان نیست؟ الآن بیانی خیلی مطرح می‌شود که اگر عرف ساذج این را می‌فهمد، که هیچ، اما اگر نمی‌فهمد باید آن را کنار گذاشت. ازآن روایت می‌توان استفاده کرد که اصلاً عرف ساذج محوریتی ندارد؟

استاد: «رب حامل فقه» خودش یک عنوانی است. تفاوت فقاهت و فقهای اصحاب مثل زراره در چیست؟ در این است که فرمودند «لایعدی صلاته فقیه». یعنی یک جایی است که عرف عام چیزی می‌دانند و آن را فهمیده‌اند لذا اعاده می‌کنند، اما وقتی فقیه شد، لایعدی. یحتاج فی تصحیحها. احتیاطی که دیگری بلد نیست. همین باز فرمایش شما است. حامل فقه الی من هو افقه؛ او خودش نمی‌فهمد که چه می‌گوید، اما تناسب حکم و موضوع، قرائن لبیه، قرائن منفصله و حتی قرائن متصله را فقیه درک می‌کند. اما او قوه‌اش را ندارد.

شاگرد: قسمت بعد که می‌فرمایند «حامل فقه غیر فقیه»، واضحتر است.

استاد: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شیعه و سنی نقل کرده‌اند، «رب حامل فقه الی من هو افقه». یعنی حامل اصلاً فقه ندانشته. نه اینکه آن طرف افقه بوده. فلذا با این روایت، معلوم می‌شود که فقاهت برای کسی است که الآن هم همینطور است. هر کسی که با ذهن عوام سر و کار داشته باشد، می‌داند؛ کسی که تجربه ندارد اصلاً در این فضا نیست که ذهن عوام به چه صورت است. این را باید در تجربه به دست بیاوری. اما این طرفش کسانی که با فقه سر و کار داشته‌اند و کسانی که امروزه در اثر پیشرفت رشته حقوق و وکالت، تخصص پیدا می‌کنند، می‌بینید از یک عبارت در ذهن کسی که حقوق کار کرده، چیزهایی می‌آید که اصلاً ممکن نیست در ذهن عوام بیاید، ولی وقتی من عبارت را برای حقوقدان می‌گویم، چیزهایی که به ذهن او می‌آید اصلا در ذهن من نمی‌آید. یعنی ذهن من قدرت پردازش آن مؤلفه‌های حقوقی را در عبارت ندارد. عبارتی است که شنیده‌ام اما قدرت تحلیل آن را ندارم. ذهن من هم اصلاً محتوا را پردازش نمی‌کند. ولی همین عبارت را وقتی برای حقوقدان می‌گویم، با توجه به اطلاعاتی که دارد، چقدر مطالبی را استفاده می‌کند.

والحمد لله رب العالمین